

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال سوم، شماره ۶، تابستان ۱۳۹۱

مقایسه تحلیلی رمان سیدارتا با حکایت شیخ صنعان*

زهره مشاوری
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان
دکتر محمد رضا نصر اصفهانی
استادیار دانشگاه اصفهان
دکتر سید مرتضی هاشمی
استادیار دانشگاه اصفهان

چکیده

در میان آثار ادبی جهان، رمان سیدارتا اثر هرمان هسه با حکایت شیخ صنعان در منطق الطیر عطار شباهت هایی دارد که این دو اثر را قابل مقایسه می سازد. جستجوی کمال و طی طریق از کمال ظاهری تا رسیدن به مرتبه ای از کمال واقعی درونمایه هر دو اثر است. سیدارتا و شیخ صنعان که هر دو از نظر دیگران دارای مقام و مرتبه ای از کمال هستند، در پی کمال واقعی خویش همه چیز را ترک می گویند و به جستجو می پردازند. عشق در هر دو داستان جایگاه ویژه ای دارد و تحول اساسی شخصیت ها در هر دو با عشق زمینی آغاز می گردد و به سرانجام می رسد. در این مقاله ابتدا ضمن مقایسه ساختاری، دو اثر از لحاظ شخصیت پردازی، کنش ها و گره گاه ها و زبان و بستر وقوع داستان بررسی می شوند. سپس، علت کنش ها و شباهت ها و تفاوت های مفاهیم در دو داستان نموده خواهد شد.

واژگان کلیدی

شیخ صنعان، سیدارتا، عطار، هسه، جستجوی کمال، عشق، تحلیل ساختاری.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۷/۲۱ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۷
نشانی پست الکترونیکی نویسنده: z.moshaveri@gmail.com

۱- مقدمه

مفهوم کمال همچون مفاهیم جاودانگی و عشق همواره از گمشده‌های بشر بوده است. آثار بسیاری را می‌توان یافت که در آن‌ها جستجوی کمال موضوع و محور قرار گرفته باشد. کمال و سلوک در راه آن با واژه‌های مختلفی توصیف شده است و اگر چه برای سلوک و جستجوی کمال در فرهنگ‌ها و مشرب‌های گوناگون راه‌های مختلفی وجود دارد، اصل همگون در همه آن‌ها، ادراک کمال و ستایش و بندگی او بوده است. گویی «کشمکش هر چه در او زندگی است، پیش خداوندی او بندگی است». مذهب‌ها و مشرب‌های مختلف از رسیدن به کمال توصیف‌های گوناگونی دارند و هر یک راهی را برای سلوک پیشنهاد می‌کنند. در این مذهب‌ها و مشرب‌ها، مسلک‌هایی چون زهد، عشق، ریاضت، پرهیز از رنج، لذت‌جویی، نفی خویشتن، دانش و بسیاری از راه‌های دیگر برای دستیابی به کمال، ارائه و تجربه شده است.

در میان آثار ادبی جهان نمونه‌های مختلفی را می‌توان یافت که به مفهوم کمال پرداخته باشند. در این میان، دو اثر را می‌توان درباره‌ی رهایی از کمال‌ظاهری و سلوک تا مرتبه‌ای از مراتب کمال واقعی مقایسه کرد. یکی از این دو اثر منطق الطیر شیخ عطار نیشابوری مربوط به سده ششم هجری است که در آن گروهی از پرندگان که هر یک در مرتبه‌ای از کمال‌ظاهری است، زندگی خود را رها کرده، به دنبال کمال واقعی رهسپار می‌شود. این کتاب شامل مناظرات میان پرندگان است که در این مناظره‌ها داستان‌ها و حکایت‌های بسیار بدیعی گنجانده شده است و یکی از کلیدی‌ترین حکایات مذکور، حکایت شیخ صنعان است؛ شیخی کامل که مقام و مرتبه خویش را برای جستجوی کمال واقعی رها می‌کند. اثر دیگری که در این مقاله به آن پرداخته شده، رمان سیدارتا نوشته هرمان هسه آلمانی مربوط به سده بیستم میلادی است. سیدارتا برهمنی است که از مقام و مرتبه خویش دلزده می‌شود و در جستجوی سرچشمه سعادت راه درازی را طی می‌کند.

شباهت‌های بسیاری بین دو داستان شیخ صنعان و سیدارتا می‌توان یافت که در این مقاله به صورت تحلیلی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. در این مقاله نشان

داده خواهد شد که شباهت‌های دو اثر در حیطه معانی و مفاهیم بیشترند و تفاوت‌های دو اثر علاوه بر ساختار در حیطه رویدادها و کنش‌های داستانی قرار دارند.

۲- مقایسه ساختاری

هر دو داستان از زبان سوم شخص روایت می‌شود؛ اگر چه راوی هرگز به خود اشاره نمی‌کند. ساختار سوم شخص سبب می‌شود تفسیر و تحلیل راوی همه جا حضور فعال داشته باشد و به خواننده تحمیل شود.

رمان سیدارتا یک کتاب کامل و نسبتاً مفصل است. بخش‌های داستان با عنوان هر بخش از هم جدا شده است؛ به همین سبب در جای جای کتاب فضای لازم برای شرح جزئیات و تحلیل وجود دارد و توصیف‌ها گاهی به درازا می‌کشد؛ چنان که آن را «به دلیل تصویرگری بیش از حد ساده شده زندگی و نبود واقعگرایی و نیز اطناب بیش از حد فلسفی مورد انتقاد قرار داده‌اند» (گلن، ۱۳۷۳: ۵۲). بر عکس، داستان شیخ صنعان یک حکایت در میان داستان اصلی است. هدف از این حکایت پیشبرد داستان پرندگان است و تنها به توصیف لزوم حرکت مرغان به سمت سیمرغ می‌پردازد. این حکایت در واقع، توجیه آن است که حرکت مرغان هرچند چشم انداز روشنی در پیش رو ندارد، حرکتی ضروری است. بنابراین، از لحاظ ساختاری در حکایت شیخ صنعان لزومی برای توصیف بسیاری از جزئیات و رویدادها وجود ندارد و هنر عطار در توصیف کامل دقایق حالات شیخ و مریدان معمولاً به تفصیل ملال آوری منجر نمی‌شود.

خلاصه‌ای از عناصر ساختاری دو داستان را می‌توان در جدول شماره ۱ ملاحظه نمود. بخش‌های بعدی به تفصیل این مطالب خواهد پرداخت.

جدول (۱)

عناصر ساختاری	حکایت شیخ صنعان	داستان سیدارتا
نوع راوی	سوم شخص	سوم شخص

داستان مستقل	حکایتی در داستان اصلی	بستر روایت
آلمانی، فلسفی-روان‌شناسی ابتدای قرن بیستم میلادی	فارسی، عارفانه قرن ششم هجری	زبان
فصل‌بندی شده و مجزا	یکپارچه	بخش‌بندی
۱۱ شخصیت	۵ شخصیت	تعداد شخصیت‌ها
معرفی غیر مستقیم از طریق رویدادها	جملات کوتاه برای معرفی مستقیم	شخصیت‌پردازی
میل به کمال	میل به کمال	کنش اصلی
دلزدگی از وضع موجود و طغیان	پایمردی و صداقت	کنش‌های فرعی

۱-۲- شخصیت‌ها و شخصیت‌پردازی دو داستان

در حکایت شیخ صنعان تعداد شخصیت‌ها چندان زیاد نیست. شیخ صنعان، دختر ترسا، مرید خاص و جمع مریدان - که اگرچه بالغ بر چهارصد نفرند، از نظر شخصیت‌پردازی حکم شخصی واحد را دارند - و تصور حضرت پیامبر اکرم در خواب، همه شخصیت‌های حکایت را شامل می‌شوند. عطار جملات کوتاهی را در معرفی هر شخصیت به کار برده است که اهداف حکایت را تامین می‌کند. بیشترین شخصیت‌پردازی در قالب همین جملات و با معرفی مستقیم ارائه می‌شود. تنها معرفی «شیخ» و «مرید خاص» با تفصیل بیشتر ارائه شده است که با توجه به کنش‌های داستان این تفصیل لازم می‌نماید. در داستان شیخ صنعان توجه به شخصیت مرید صادق حایز اهمیت است. عطار او را کار آزموده توصیف می‌کند و این همان صفتی است که شیخ صنعان در مریدان دیگر نمی‌بیند و به همین دلیل، آن‌ها را مرخص می‌کند تا به مکه برگردند. این کار آزمودگی مرید صادق از دیدگاه شخصیت‌پردازی، وصفی مبهم است که به تدریج و با خواندن کل حکایت و داشتن پیش‌زمینه ذهنی از وصف الحال عاشقان روشن می‌شود. شاید

نتوان کارآزمودگی را در قالب کلمه یا کلمات معدود توضیح داد، اما «کار آزموده» وصفی است که به طور ضمنی همه مفهوم را در خود دارد. جالب آن که خود شیخ نیز در زمره کارآزمودگان است؛ زیرا علم و عمل را همراه با هم دارد و عطار او را این گونه توصیف می کند:

هم عمل هم علم با هم یار داشت هم عیان هم کشف هم اسرار داشت
(منطق الطیر، ۲۸۶)

داستان سیدارتا به مراتب شخصیت‌های بیشتری دارد. سیدارتا، پدر او، گوویندا، شمنان و پیرآن‌ها، بودا، زن جوان، قایق ران، کامالا، کاماسوامی بازرگان و پسر سیدارتا مهمترین شخصیت‌های داستان هستند و کنش‌های اصلی را شکل می‌دهند. با این همه، شخصیت‌پردازی هرمان هسه بیشتر اوقات در قالب معرفی غیر مستقیم از طریق رویدادهاست. تنها در ابتدای داستان توصیف و معرفی شخصیت سیدارتا متفاوت است و معرفی مستقیم، اولین جملات داستان را شکل می‌دهد. البته شخصیت‌های دیگر در معرفی غیر مستقیم به خوبی شناسانده نشده‌اند. تنها گووینداست که در سراسر داستان با کنش‌هایی که او در آن‌ها نقش دارد، شخصیت‌پردازی می‌شود و دیگران حتی با وجود حضور پررنگشان در رویدادها کمتر تحلیل شخصیت می‌شوند. در میان شخصیت‌های مختلف ویژگی‌های شخصی پدر سیدارتا و همچنین کامالا می‌توانست بهتر پردازش شود. ویژگی‌های شخصی پدر سیدارتا، قبل و بعد از پیوستن سیدارتا به شمنان، چهره روشنی را برای خواننده ترسیم نمی‌کند. همچنین، تحول شخصیتی کامالا از روسپی به پیرو بودا چندان قانع کننده نیست. هرمان هسه از نام «سیدارتا» که نامی نمادین است و در اصل نام بودا بوده است (ویلسون راس، ۱۳۷۴: ۱۳)؛ همچنین، از رویدادهای ابتدای زندگی بودا برای آغاز داستان خود بهره گرفته است. اطلاع هرمان هسه در مورد تفاوت شمنان و برهمنان در متن داستان سیدارتا ارائه و نمایانده نشده است. البته تعریف این دو اصطلاح در مراجع تاریخ ادیان به ظاهر با پیش فرض هرمان هسه اندکی تفاوت دارد. «شمنیسم به معنای دقیق آن پدیده‌ای دینی مربوط به سیبری و آسیای مرکزی است و مساوی است با فن خلسه. از آغاز قرن بیستم قوم شناسان از واژه‌های شمن، حکیم، ساحر و جادوگر برای نامگذاری

افراد خاصی که دارای نیروهای جادویی - مذهبی هستند و در همه جوامع ابتدایی یافت می‌شوند، استفاده نموده‌اند. این آشفتگی مانع از درک صحیح پدیده شمنیسم شده است. صحیح‌تر آن است که شمنیسم را در میان نظام‌های عرفانی طبقه‌بندی کنیم تا با آنچه معمولاً دین نامیده می‌شود» (الیاده، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۶).

در داستان سیدارتا نقصی نیز به واسطه ترجمه فارسی به متن راه یافته است. نقص مذکور شخصیت قمار باز است که در ترجمه فارسی، سیدارتا از آن به عنوان یکی از معلمان خود یاد می‌کند، اما در داستان چنین شخصیتی پرداخته نشده است. اصل آلمانی و ترجمه انگلیسی آن به وضوح نشان می‌دهد که شخصیتی به عنوان قمار باز در داستان وجود ندارد، بلکه اشاره سیدارتا به آموخته‌هایش در قمار است که بازیی دو یا چند طرفه است و مبنای آن پاکبازی و به بازی ای گرفتن داشته‌هاست (Hesse, 1922: 57; Olesch et al., 2008).

در این جا سعی نداریم به هیچ روی شخصیت شیخ صنعان را با شخصیت سیدارتا مشابه بدانیم، اما این سؤال مطرح می‌شود که آیا شخصیت شیخ صنعان و شخصیت سیدارتا به اقتضای ویژگی‌های خود ترک آرامش می‌کنند و به جستجوی کمال می‌پردازند؟ به این سؤال در بخش تحلیل‌ها پاسخ داده خواهد شد.

۲-۲- کنش‌ها و گره‌گاه‌ها

کنش آغازین هر دو داستان میل به کمال است. رویدادی که این کنش را فعال می‌کند، در داستان شیخ صنعان خوابی است که شیخ مکرر می‌بیند و در داستان سیدارتا حضور شمنان چنین نقشی دارد. در هر دو داستان رویداد فعال کننده کنش، فقط نقش کاتالیزوری دارد و میل به کمال در سلوک قبلی هر دو شخصیت وجود داشته است. هر دو رویداد را شخصیت اول داستان‌ها تفسیر می‌کند و این تفسیر در داستان شیخ صنعان شگفت‌تر است. کنش‌های بعدی در داستان سیدارتا همه براساس دلزدگی از وضع موجود است؛ در حالی که کنش‌های داستان شیخ صنعان زنجیره‌ای است که براساس پایمردی و صداقت شخصیت‌ها روی می‌دهد. تنها آخرین کنش در داستان سیدارتا چنین هویتی دارد

و بر اساس صداقت سیدارتا در مواجهه با دنیای واقعی و قبول آن همان گونه که هست، به عنوان کمال مطلوب روی می‌دهد. فارغ از ارزش گذاری به این کنش، تفاوت آن با کنش‌های قبلی نقطه عطف اصلی در داستان سیدارتا محسوب می‌شود.

داستان سیدارتا طولانی‌تر است، اما حوادث و اوج و فرودهای چندانی ندارد. بیشتر داستان به توصیف حالات درونی و اندیشه‌های سیدارتا می‌پردازد. همین موضوع باعث شده است که (با حذف حالت درونی سیدارتا) اوج‌های داستان و گره‌گشایی‌های پس از هر اوج بدون پیش زمینه به نظر آید. همین ویژگی در داستان شیخ صنعان نیز به چشم می‌خورد. اگر طرز تفکر شیخ و به خصوص اندیشه آزمون الهی و عقبه در راه سلوک که محور اندیشه شیخ را شکل می‌دهد، حذف کنیم، حرکت شیخ به سوی روم از نظر ساختار داستانی رویدادی ناگهانی و یک اوج پله‌ای محسوب می‌شود. بارزترین شباهت رویدادهای دو داستان در مواجهه شخصیت معنوی شیخ صنعان و سیدارتا با نماد لذات دنیوی (دختر ترسا و کامالا) است. اوجی که هر دو داستان در این رویداد می‌گیرد، از هر لحاظ به هم شباهت ساختاری دارد. هر دو اوج با رویدادی ناگهانی که دیدن زن باشد، شکل می‌گیرد. گرچه واکنش‌ها در مورد شیخ اندکی بی‌اختیارتر است و سیدارتا در واکنش به این رویداد به مراتب آگاهانه‌تر رفتار می‌کند. تراشیدن ریش و شستشو کمال آگاهی سیدارتا را در واکنش نشان می‌دهد. البته رفتار آگاهانه سیدارتا در این بخش از زندگی، نمونه‌ای کاملاً بارز از آگاهی مزبور است و حضور این آگاهی و اختیار، از وجوه تمایز داستان سیدارتا با حکایت شیخ صنعان است. سرانو از این آگاهی به عنوان ویژگی یک روح به فردیت رسیده نام می‌برد که اعمال خود آگاه او نتیجه حضور مداوم خرد است (سرانو، ۱۳۶۸: ۴۳).

گره‌گاه‌ها در داستان سیدارتا معمولاً پس از تفکر درونی او روی می‌دهد و علت‌های بیرونی نقش بسیار ناچیزی دارند. بارزترین گره‌گاه‌ها در این داستان مناظره با بودا، و شنیدن صدای «ام» از رودخانه پس از گریختن سیدارتا از شهر و صحبت‌های قایق ران با سیدارتا قبل از مرگش است. گره اول به ترک زندگی معنوی و اختیار زندگی مادی و لذت پرستی منجر می‌شود. گره دوم دلزدگی از

زندگی مادی را به حالتی معلق تبدیل می‌کند و گره سوم پس از اوج و فرودهای موضعی پیش از آن، به شهود کامل از مفهوم کمال توسط سیدارتا منجر می‌شود. گره گاه‌ها در داستان شیخ صنعان از شیفتگی شیخ به دختر ترسا تا گره گشایی نهایی داستان چنان است که حتی خواننده آشنا به پایان داستان نیز گرفتار دلهره می‌شود. عطار در این بخش با توصیف حالات روحی شیخ در شب و نیز توصیف رفتار دختر ترسا با شیخ پس از می خوردن به این گره استحکام کافی می‌دهد. در حکایت شیخ صنعان گره گشایی منفردی در بازگشت مرید صادق به همراه مریدان وجود دارد که همه گشایش‌ها پیرو آن رخ می‌دهد. این گره گشایی کاملاً بیرونی است و شیخ در آن دخالتی ندارد. با وجود این، تحول شیخ کاملاً درونی است. بنابراین، شاید بتوان جمع مریدان و آن مرید صادق را نیز جلوه‌هایی از روحیات شیخ فرض نمود. گره گاه‌ها در داستان سیدارتا تا حدودی متفاوت است. در این داستان هر گره پس از مفهوم دلزدگی پیش می‌آید و ایجاد گره با تکرار یک موضوع، تا حدی قابل انتقاد است. تنها مناظره با بوداست که تحولی متفاوت با کل داستان را به همراه دارد.

۲-۳- زبان و بستر وقوع دو داستان

همان‌طور که مشاهده شد، ساختار دو داستان تفاوت‌هایی دارد که در نگاه اول بر تحلیل مفاهیم داستان نیز ممکن است، تاثیر گذار باشد. این مقاله با مقایسه زبان و بستر دو داستان بعضی از دلایل تفاوت‌های ساختاری را تحلیل خواهد کرد. در همین راستا گام‌های اولیه برای ورود به تحلیل داستان برداشته خواهد شد و نشان داده خواهد شد که دو داستان شباهت‌های زیادی در حیطه مفاهیم دارند.

حکایت شیخ صنعان مثنوی عارفانه فارسی در قرن ششم است. مؤلفه‌های این زبان در قرن ششم به بلوغ رسیده‌اند. نتیجه این بلوغ گستره‌ای از کلید واژه‌هاست. «قصه شیخ صنعان پیش از عطار شکل داستانی به خود گرفته بود... اما در دست عطار شور و حال عاشقانه و عارفانه‌ای پیدا کرد، به طوری که... در منطق الطیر این داستان بیشتر حالت رمز (سمبول) عرفانی دارد و نکات بسیار از عقاید و موضوعات عرفانی را می‌توان در آن جست.» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۲۴۹). کلید

واژه‌های عرفانی و ادبی در زبان عطار دو کارکرد را به همراه دارد. کارکرد اول امکان خلاصه‌گویی در توصیف جزئیات است. مثال‌های متعددی می‌توان برای این مدعا ارائه کرد، اما یکی از این مثال‌ها که نسبت به دیگران بارزتر است، توصیف دختر ترسا است. اولین واژه‌های توصیفی واژه‌های «روحانی صفت» و «صاحب معرفت در طریق عیسوی» است.

دختری ترسا و روحانی صفت
در ره روح‌الله‌اش صد معرفت
(منطق‌الطیر، ۲۸۶)

ذهن خواننده با دقت نظر در این واژه‌های کلیدی، آماده پذیرش تعصّب دختر ترسا نسبت به اعتقادات خود می‌شود. اگر چه شعر، محدودیت‌های وزن و قافیه را به داستان تحمیل می‌کند، اما زبان ساده و بی‌آلایش عطار مقید به این تحمیل نمی‌شود. در مقابل، زبان داستان سیدارتا زبان فلسفی انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم آلمان است که در آثار متفکران دیگری مانند نیچه و هایدگر نیز دیده می‌شود. البته زبان این داستان به شدت تحت تاثیر سنت‌ها و مفاهیم هندی بودایی نیز قرار دارد. در این کتاب «ترکیب منابع فلسفی و مذهبی بی‌همتاست و افزون بر منابع هندی و چینی، عناصری از مسیحیت در آن قابل‌بازیابی است» (گلن، ۱۳۷۳: ۵۲)؛ اما تشریح روان‌شناسانه اشخاص و موقعیت‌ها از ویژگی‌های زبانی هرمان هسه و هم‌وطنان دیگر او در همان مقطع تاریخی است. هسه نیز از کلید واژه‌های متعددی بهره می‌گیرد. در ک تفاوت واژه‌های برهمن و شمن نکته‌ای کلیدی است که دلزدگی اولیه سیدارتا و واکنش او، به تفاوت مفهوم این دو واژه بر می‌گردد. واژه «ام» نیز در سرتاسر داستان یک کلید واژه با گستره معنایی وسیع است.

بستر حکایت شیخ صنعان تفاوت ویژه‌ای با بستر سیدارتا دارد. حکایت شیخ صنعان بخشی از یک کتاب بزرگ است به نام منطق‌الطیر که قصه‌ای رمزی است و در چهارچوبه آن، شاعر بر سیل تمثیل قصه‌های بسیار نقل می‌کند که بلندترین و دلکش‌ترین آن‌ها شیخ صنعان است (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۹۲). کنش‌های اصلی حکایت و فرآیند حاصل باید کاملاً در راستای داستان اصلی قرار

گیرد. ذکر یک حکایت از زبان شخصیت‌های یک داستان شیوه متداولی در ادبیات فارسی است و شخصیت داستان اصلی معمولاً نتیجه دلخواه خود را در ابتدای حکایت ذکر می‌کند؛ سپس، حکایت را نقل می‌کند و بدیهی است که حکایت، کاملاً جهت دهی شده نقل می‌شود. به این ترتیب، تفسیر حکایت از پیش معلوم است و مجال تفسیر و برداشت‌های متعدد از حکایت فراخ نیست. «رنگ عارفانه این داستان سایه‌ای بر اصل کتاب انداخته است؛ به طوری که با همه دلکشی کتاب منطق‌الطیر می‌توان خلاصه و لب‌مطلب کتاب را در این قصه چند صفحه‌ای دید» (اشرف زاده، ۱۳۷۳: ۲۵۲).

در مقابل، داستان سیدارتا یک کتاب مستقل است. کتاب، مفهوم جستجو (و در حالت خاص جستجوی سعادت) را دنبال می‌کند، اما نویسنده و حتی خواننده در این بستر مجال فراخ‌تری برای قصه‌پردازی دارند. نویسنده در این بستر حتی می‌تواند ابهام پایانی ایجاد کند و نتیجه‌گیری و پایان را به اختیار خواننده بگذارد. البته هسه در گفتگوی پایانی داستان، به سرانجام رسیدن جستجو را از دید گویندا تایید می‌کند و نتیجه‌گیری خود را از زبان سیدارتا اعلام می‌نماید.

۳- مقایسه تحلیلی مفاهیم

۳-۱- علت کنش‌ها در داستان سیدارتا

داستان سیدارتا حکایت دلزدگی است. سیدارتای جوان برهن زاده‌ای است بسیار دانا و باهوش و خوش‌سینما و در آموختن دانش برهمنان بهترین است. اما او شادمان نیست و در درون خود به دنبال سرچشمه می‌گردد. برهمنان زندگی دنیوی متعادلی دارند و به معنویت و سلوک روحی و پاک ماندن از تعلقات و آلودگی‌ها اهمیت می‌دهند. سیدارتا از نگاه دیگران خوشبخت و کامل است؛ اما او راضی نیست و با خود در ستیزه است. او به چیرگی بر خود می‌اندیشد. مفهوم دلزدگی از آن چه هست و چیرگی بر خود و برتر شدن در اندیشه هرمان هسه می‌تواند از عقاید نیچه متأثر باشد. نیچه در «چنین گفت زرتشت» که مانیفست تاثیر گذار او بر بسیاری از متفکران قرن بیستم (به طور مستقیم و غیر مستقیم) است، از انسانی که برتر شده و به مرتبه سعادت «ابر انسان» رسیده و سعادت را نه نتیجه‌ای غایی، بلکه یک سلوک دائمی از میان طوفان حوادث می‌داند، بحث می‌کند. او به وضوح از

عافیت طلبی اندیشمندان مذهب گرا که وجدان پاک از گناه را طلب می کنند، انتقاد می کند (نیچه، ۱۸۸۵: ۳۹-۴۱). سیدارتا نیز از عافیت طلبی و مقام و موقعیت مذهبی خویش چشم می پوشد و با دیدن شمنان سرگردان، علی رغم میل پدر برهنش، با آنان همراه می شود. زندگی شمنی زندگی رها شده از هر تعلقی است. شمنان حتی راه هایی برای فراموشی تن خاکی و افکار خویش دارند. سیدارتا مدتی با شمنان می زید و سفر می کند، اما پاسخ خود را نمی یابد و به جز چندین راه برای فراموشی و گم کردن خویش چیزی نزد شمنان به دست نمی آورد. گویی شمنان با ترک تعلقات در واقع عافیت طلبی می کنند و سیدارتا در عافیت اینان نیز کمال و سرچشمه سعادت را نمی بیند. سیدارتا آوازه بودا را شنیده بود؛ پس برای دیدن او از شمنان جدا می شود. بودا به شاگردانش رهایی از رنج را درس می داد و می آموخت که برای خشکاندن ریشه رنج ها باید از دنیا و تعلقات آن بگذرند. بودا دنیا را به عنوان ماهیتی مجازی به شاگردانش معرفی می کرد. گویندا، دوست و همراه سیدارتا، به شاگردی بودا پذیرفته می شود. سیدارتا نیز سخن بودا را می شنود، اما این که کسی دست یافتن به سرچشمه درون را درس دهد، برای او پذیرفتنی نیست. آموزه های بودا برای سیدارتا تفاوت چندانی با آموزه های برهنی و شمنی نداشت. اگر چه بودا شخصی به نظر می رسید که به کمال درونی دست یافته است. سیدارتا در صحبت با بودا آنچه را در دل داشت، به او گفت. بودا او را از هوشمندی بسیار بر حذر داشت، اما سیدارتا می خواست بر خویشتن خویش چیره شود و از کسی درس نگیرد. اکنون سیدارتا آخرین معلمی را که می توانست به او درس دهد، رها کرده بود. پس آموزه همه معلمان پیشین و ریاضت های زندگی معنوی را کنار گذاشت تا از خود بیاموزد. در این جا نقطه عطف مهمی در داستان روی می دهد. سیدارتا از زندگی معنوی بیزار می شود. آیا این خود هرمان هسه است که در خانواده ای به شدت مذهبی رشد کرده و برای کشیش شدن مدتی را نیز در مدرسه الهیات گذرانده (نصر اصفهانی: ۱۳۸۶) و از آموزه های تکراری و کلیشه ای گریزان است؟ برای سیدارتا ستیزه با هر چیز برای دست یافتن به رهایی، صفتی است که ریشه آن باید در همین پس زمینه هسه بررسی شود. نقطه عطف زندگی سیدارتا پس زدن همه

معنویات نیست، بلکه آزمودن همه چیز است. او به هر حال، در چنین محیطی رشد یافته و اکنون می‌خواهد همه چیز را خود بیازماید. اگر در تعالیم معنوی برهمنان و شمنان و بودا زندگی دنیوی، حقیر و مجازی و گناه آلود و رنج آور توصیف شده، سیدارتا می‌خواهد خود بیازماید.

در این جا هسه سعی می‌کند از نظر روایت داستان ذهن خواننده را آماده شنیدن رویدادهای مهمی کند؛ بنابراین، ابتدا با جا گذاشتن گویندا که می‌توان او را نماد وجدان سیدارتای برهمن دانست و سپس، در دو رویداد دیگر زمینه‌سازی لازم انجام می‌شود. آن دو رویداد یکی رؤیای سیدارتا در مورد گوینداست که به زن بدل می‌شود و رویداد دوم زن جوان است که این بار در واقعیت و نه رؤیا با سیدارتا برخورد می‌کند. در رؤیا گویندا که مظهر ساده دلی معنوی است، در آغوش سیدارتا به زنی تبدیل می‌شود که نماد لذات دنیوی است. سپس در بیداری سیدارتا با زن جوانی برخورد می‌کند که خود را بر او عرضه می‌کند. هرمان هسه می‌داند که در این مقطع خواننده انتظار دارد سیدارتا پاکدامنی کند، ولی ذهن خواننده همزمان آماده رویداد بعدی و در واقع زندگی نوین سیدارتا می‌شود. زن جوان آکنده از خواهش تن است و سیدارتا جنبش جفت خواهی را در خود احساس می‌کند.

هرمان هسه یک نکته دیگر را نیز در این بخش نهاده است و آن تذکر مرد قایق ران به سیدارتا مبنی بر بازگشت او به همان جاست: «گیل کش گفت... من از تو چیزی یا مزدی چشم نداشتم. بار دیگر آن را به من خواهی داد... همه چیز باز می‌گردد» (هسه، ۱۳۶۸: ۴۶). گویی خواننده باید مدتی را صبر کند تا سیدارتا را دوباره در همان موقعیت مکانی و روحی بیابد.

سیدارتا، بیرون از شهر کامالا می‌بیند و پس از تراشیدن ریش و شستشوی تن به دیدار او می‌رود. سیدارتایی که از معلمان بسیار گریخته، اینک از کامالا می‌خواهد که دوست و معلم او باشد. معلمی که شادکامی‌های دنیایی را به او بیاموزد. کامالا بازرگان پیر را به سیدارتا معرفی می‌کند تا از او کسب و کار بیاموزد و ثروتمند شود. روزها می‌گذرد و سیدارتا از کامالا و از زندگی دنیوی کام می‌گیرد. ثروتمند هم می‌شود و اگر چه در زندگی دنیوی می‌زید، اما کمتر

اهل آن می‌شود. به تدریج سیدارتا گرفتار رنج زندگی دنیوی می‌شود و برای رهایی از رنج به قمار و باختن هر چه که دارد، روی می‌آورد. سیدارتا در قمار هم مانند شاگردی، چیزهای بسیار می‌آموزد. باید توجه کرد که این آموختن‌ها تجربه کردن و دقت در جزئیات به طور شخصی است و در این مرحله تجربه‌ها معلم سیدارتا هستند.

سیدارتا یک روز خسته از رنج‌ها همه چیز را می‌گذارد و می‌گریزد. او تلاش کرده بود مانند مردمان عادی شود و خوشی‌های سطحی آنان را داشته باشد، اما همه چیز برای او بازی بود و این بازی تکراری «سامسارا» بود که او را دلزده کرده بود. در این بخش، نقطه عطف دوم داستان روی می‌دهد. سیدارتا بیرون شهر کنار رودخانه پس از خوابی طولانی به گاویندا که از آن در حال گذر او را دیده است، می‌گوید که جهان و ناپایداری و زود گذر بودن آن را آزموده است. آموخته‌های تجربی‌اش او را شادمان می‌کرد. سیدارتا اندیشید که چرا در روزگار برهمنی و شمنی با خود در نبرد شده است و دریافت که دانش بیش از اندازه راه‌ها را بر او بسته است. خود ستایی ناشی از آن دانش و هوشمندی، رستگاری را از او دور می‌کرده است. اکنون سیدارتا معنویت دوستی و دنیا دوستی، هر دو را آزموده بود.

نقطه عطف داستان باز هم پیرو دلزدگی رخ می‌دهد و سیدارتا را این بار به شاگردی قایق ران و رود سوق می‌دهد. مرد قایق ران شنونده خوبی است که سیدارتا باید از او بیاموزد. قایق ران از چیز خاصی که رود آن را می‌آموزد و هر کس شخصاً آن را خواهد آموخت، سخن می‌گوید. از نظر ساختار داستانی یک اتفاق لازم است تا وضعیت سیدارتا را در چرخشی روایی تغییر دهد. در این بخش از داستان نیز هرمان هسه با هنرمندی یک رویداد را پیش‌سازی کرده است. روزی کامالا به سیدارتا گفته بود که اگر فرزندی بخواهد، ترجیح می‌دهد از سیدارتا باشد. اکنون فرصتی برای چرخش وضعیت سیدارتا در داستان است: سیدارتای کوچک، همراه با کامالا سر می‌رسند. کامالا پیرو بودا شده است و در راه دیدار با بوداست که ماری او را می‌گذرد. به این ترتیب، سیدارتا مرگ کامالا را می‌بیند و با فرزند خود روبه‌رو

می‌شود. سیدارتایی که از زندگی مردم عادی و خوشی‌های آنان در کی جز محقر بودن نداشت، اینک به پسر خود دل می‌بندد؛ همان‌گونه که مردم عادی دل می‌بندند. آیا این چرخش نهایی سیدارتاست؟ پاسخ این سؤال با فرار پسر و اندوه بسیار سیدارتا پیچیده‌تر می‌شود. سیدارتا اکنون خوشی‌های مردم عادی را محترم و بسی ارجمند می‌شمارد، چون آن را تجربه کرده است. بتی در درون سیدارتا شکسته است. خودبینی و خودستایی ناشی از دانش بسیار، بت سیدارتا بود. او به سرچشمه شادمانی و آرامش نخواهد رسید، مگر آن که این چرخش نهایی رخ دهد و او بت درون خویش را به واقع و در تجربه عملی بشکند. قبلاً ذکر شد که قصد ما مقایسه نظیر به نظیر شخصیت‌ها و رویدادهای دو داستان نیست، بلکه در اینجا توجه ما به کلیت رویدادهایی است که سیدارتا با آن مواجه می‌شود. کاملاً یکی از این رویدادهاست. یک جزء از کل است و بخشی از بتی است که سیدارتا را از آن نهی کرده‌اند؛ در حالی که دختر ترسا نیز آشکار کننده بتی است که در درون شیخ صنعان قرار دارد و باید شکسته شود.

فراز انتهایی داستان سیدارتا که در واقع نتیجه‌گیری هرمان هسه را در بر می‌گیرد، شامل صحبت‌های او با قایق ران و سپس، با گووینداست. سیدارتا می‌آموزد که صدای رود صدای تکرار رویدادهاست. او می‌آموزد که رود، گذشته و حال و آینده دارد، اما این کل طول رود است که رود نامیده می‌شود. کلیت و همگی رود تنها یک صدا دارد و آن صدای «ام» است. صدایی که کمال را نشان می‌دهد. سیدارتا اکنون دیگر با خود در نبرد نیست. دریافت سیدارتا چیست که چنین آرامشی پس از جستجوی بسیار به او بخشیده است؟ هرمان هسه گفتگو با گوویندا را به شرح این دریافت اختصاص داده است.

سیدارتا به گوویندا می‌گوید که نتیجه جستجوی بسیار نیافتن است؛ چرا که تنها همان چیزی را که می‌جویی، می‌بینی و از دیدن پیش پای خود ناتوان می‌شوی. سیدارتا می‌گوید که خرد درس دادنی نیست. او می‌گوید که حقیقت کمال چند وجهی است و وقتی به واژه‌ها در می‌آید، فقط یک وجه آن گفته می‌شود. بنابراین، ناقص می‌شود. جهان ناقص نیست و در راه کمال نیز نیست، بلکه همان طور که هست، در هر دم کامل است. واژه‌ها و اندیشه‌ها به همین دلیل

بی ارزشند و آنچه ارزش دارد، خود چیزها هستند که می‌توان از هر یک - و نه فقط از رود- درس‌ها آموخت.

تحول مهم در این جا این است که سیدارتا تسلیم نشده است؛ بلکه دریافتی نو از جهان دارد. چنین نیست که او با کامل دیدن جهان در کلیت خود، رنج‌هایی را که جزئیات رویدادها باعث می‌شوند، تحمل پذیر بداند، بلکه رنج‌ها را در ذات خود شادمانی و آرامش می‌پندارد و مهم‌تر این که او با شکستن بت خودستایی و غلبه بر ستیزه پنهانی درون خود به کمال رسیده است.

۲-۳- علت کنش‌ها در حکایت شیخ صنعان

حکایت شیخ صنعان داستان ابتلای الهی در راه سلوک است. عارف با شکستن بت‌ها چرخه‌ای دیگر، رو به سرچشمه کمال را طی می‌کند و با ماندن در ابتلای الهی به هبوط مبتلا می‌گردد. شیخ صنعان پیر کامل دوران خویش است که مریدان بسیار دارد و پنجاه سال است که مقیم کعبه است. تعلیم مریدان و عبادات و کرامات، شیخ را مقتدای عام و خاص کرده است. توصیف عطار از حالات شیخ نکته پنهانی در خویش دارد. «سکون در یک وضعیت» همان نکته پنهان است. از نظر داستانی نیز باید رویدادی موجب تحول داستان شود و علتی برای کنش لازم است. شیخ با چنین مقام و کراماتی چندین شب پیاپی در خواب می‌بیند که از حرم به روم رفته و بتی را سجده دائم می‌کند. شیخ با تعبیر خواب خویش درک می‌کند که در راه سلوک به گردنه‌ای دشوار و به تعبیر عطار به عقبه‌ای رسیده است. لحن شیخ به هیچ وجه نشان از شادمانی ندارد و او بسیار نگران است. این همه آن نکته پنهان است. شیخ از تغییر وضع موجود نگران است و از دید او این ابتلای الهی گردنه‌ای است که احتمال عبور از آن به سلامت، بسیار کم است. شیخ می‌داند که اگر از این گردنه بگذرد تا آستان کمال خواهد رفت، اما اگر در پس این گردنه بماند، چه؟ شیخ با مریدان عازم روم می‌شود و در آن سرزمین ناگاه در گلزاری دختری ترسا را می‌بیند. دختر ترسا در جمال، آفتابی بی زوال است و چون پرده از رخسار بر می‌گیرد، آتش در ایمان و عافیت شیخ می‌زند. بت درون شیخ آشکار می‌شود. اکنون شیخ باید این بت را بشکند تا رها

شود؛ اما علی‌رغم سرزنش مریدان با آمدن شب، شیخ از دست می‌رود. عشق شیخ چندین برابر می‌شود و به زاری و راز و نیاز شب طولانی را به صبح می‌رساند. عطار در توصیف حالات شیخ با عباراتی هنرمندانه و زیبا خواننده را به پذیرفتن وضعیت موجود شیخ قانع می‌کند. هنگامی که روز می‌شود، شیخ معتکف کوی دختر ترساست و تا یک ماه در همان حال می‌ماند. دختر ترسا که از عشق شیخ با خبر شده، شیخ را در معرض انتخابی سخت قرار می‌دهد و چهار شرط پیش روی او می‌نهد: شیخ باید بت را سجده کند، قرآن را بسوزد، خمر بنوشد و ایمان را رها کند.

شیخ صنعان با شنیدن چهار شرط می‌پذیرد که تنها خمر بنوشد و دختر پاسخ می‌دهد که باید از اسلام خویش نیز دست بشویی تا هم رنگ یار خویش شوی و عشقت خالص شود. شیخ با پذیرش هر چهار شرط همراه دختر به شرابخانه می‌رود و مریدان در این حال به فغان می‌آیند. شیخ عقل و هوش می‌دهد و جام شراب از دست یار می‌گیرد. این تعبیر عطار که دادن عقل و هوش پیش از خوردن شراب رخ می‌دهد، در جای خود حایز اهمیت است. شیخ صنعان با خوردن شراب عشقش صد هزار برابر می‌شود و جامی دیگر می‌خواهد و شراب همه قرآن و تصانیف دینی را از یاد او می‌برد. شیخ پس از مستی می‌خواهد که دست در گردن یار کند، اما دختر اجرای شرط‌های دیگر را خواستار می‌شود. در این جا عطار به علت رعایت اختصار و یا ادب از نحوه اجرای شروط دیگر ذکری نمی‌کند و تنها از نماد زناار بستن برای شیخ استفاده می‌کند. نمودهایی از این خودداری و ادب را در داستان سیدار تا نیز می‌بینیم.

شیخ به دختر ترسا می‌گوید که هر چه خواستی کردم، اما دختر بهانه می‌کند که تو فقیر هستی و مهریه من بسیار سنگین است و بهتر است که نفقه‌ای بگیری و بروی. شیخ که راه بازگشتی ندارد، اصرار می‌کند و دختر ترسا یکسال خوکبانی را برای شیخ به عنوان کابین خود مقرر می‌نماید و شیخ می‌پذیرد. مریدان شیخ، درمانده، قصد بازگشت به کعبه می‌کنند. یکی از ایشان نزد شیخ می‌آید و در حالی که کنایه آمیز سخن می‌گوید، اجازه می‌خواهد:

بود یاری در میان جمع چست پیش شیخ آمد که ای در کار سست
می‌رویم امروز سوی کعبه باز چیست فرمان باز باید گفت راز

(منطق الطیر، ۲۹۶)

شیخ می‌گوید که بروند و او را واگذارند و به دنبال خوک‌ها روان می‌شود. در این بخش عطار نکته‌ای را یادآوری می‌کند که مخاطب داستان باید بشنود. این نکته در واقع اندرزی خارج از روال داستان است که از قضا با نمادهای داستان نیز چندان سازگار نیست. او می‌گوید در وجود هر کسی خوک‌های بسیاری هست که تا آن‌ها را نکشد، رها و پاک نمی‌شود.

وقتی مریدان به کعبه می‌رسند، یکی از یاران زیرک شیخ که وقت رفتن به روم در مکه نبود و با شیخ و مریدان نرفته بود، از راه می‌رسد و شرح حال شیخ را از مریدان می‌شنود. آن مرید آشفته می‌شود و می‌گوید: ای یاران بی وفا! چرا پیروی شیخ خود نکردید و به جای یاری و موافقت، بی وفایی و منافق بودن پیش گرفتید. کار افتاده نبودید و گرنه می‌دانستید که بنای عشق بر رسوایی و بدنامی است. مریدان همراه آن مرید به روم بازمی‌گردند و به زاری و تضرع به درگاه خدا می‌پردازند. در این جا گره‌گشایی اصلی داستان آغاز می‌گردد. مرید صادق در وضعیتی خاص توسط عطار قرار گرفته که می‌تواند این گره‌گشایی را به عطف کامل داستان پیوندد.

مریدان چهل روز بی خواب و خور به درگاه خداوند زاری می‌کنند و عاقبت دعای آن مرید صادق اجابت می‌شود. صبحدم چهلمین روز مرید صادق در عالم کشف پیامبر را می‌بیند و از او استمداد می‌کند. شفاعت پیامبر سبب توبه شیخ می‌گردد. عطار از قول پیامبر نقل می‌کند که بین شیخ و حق از دیرباز غباری بوده است که با دعای او از راه برخاسته و راه بر شیخ آشکار شده است. وقتی مرید صادق با مریدان دیگر به سوی شیخ می‌روند، شیخ را زنار گسسته می‌بینند. شیخ توبه کرده و اسرار قرآن و احادیث به خاطرش باز می‌گردد و پس از غسل و پوشیدن خرقة به سمت مکه راهی می‌شود.

در همین اوقات دختر ترسا نیز در خواب می‌بیند که آفتاب در کنارش است و به او می‌گوید که در پی شیخ برو و مذهب او را اختیار کن و مانند شیخ که پاکبازی کرد، تو نیز پاکبازی کن. وقتی دختر ترسا بیدار می‌شود، دلش از نور طلب آکنده است و جامه دران در پی شیخ و مریدان می‌دود. شیخ را از درون به حال او آگاه می‌کنند و شیخ به سرعت بازمی‌گردد. در آخرین پرده، دختر که با دیدن شیخ از هوش رفته و با گریه شیخ به هوش آمده، پس از مسلمان شدن از ذوق ایمان و بی‌طاقتی فراق، جان به جانان تسلیم می‌کند.

۳-۳- مقایسه مفهوم کمال و جستجوی آن در دو داستان

۱-۳-۳- شبا هت مفاهیم

جستجوی کمال و رها کردن عافیت به خاطر آن، کلید شباهت‌های دو داستان است. شیخ صنعان با عافیت طلبی هرگز به بت درون خود پی نمی‌برد، اگر چه او در شکستن این بت نقشی به ظاهر منفعل دارد، شاید بتوان گفت که ترک عافیت و قرارداد خود در معرض خواست الهی و سپس، پاکبازی شیخ به گونه‌ای فعال در بخشش او مؤثر است. ترک عافیت در مورد سیدار تا چند بار اتفاق می‌افتد و جنبه‌های متنوعی دارد. جستجو در سیدار تا ویژگی بسیار فعالی است. اگر چه منشا این جستجو خودستایی ناشی از دانش بسیار است؛ همان هوشمندی که بودا نیز سیدار تا را از آن بر حذر می‌دارد.

اما عشق در هر دو داستان جایگاه بسیار ویژه‌ای را به خود اختصاص می‌دهد. آغاز تحولات اساسی در هر دو داستان با عشق زمینی شکل می‌گیرد و به سرانجام می‌رسد. شیخ صنعان را عشق دختر ترسا از یله بیگناهی و زهد خویش بیرون می‌کند و پایمردی او در این عشق است که او را از هر چه دارد، جدا و به عبارت دیگر، رها می‌کند. تنها عشق می‌تواند شیخ را از شیخی خود بیرون کند و به عشق حقیقی رهنمون گردد. در حقیقت «زاهد خداپرست با اطاعت از انسان مورد علاقه خود و بیم از خشم وی و بالاخره، تلاش در جلب رضایت او همان رفتاری را که لازم است، در برابر خداوند داشته باشد، پیشاپیش تمرین و ممارست می‌نماید» (ریتر، ۱۳۸۸: ۱۳۸ و ۲۵۰).

شباهت‌های داستان شیخ صنعان و سیدارتا علاوه بر کلیات در بعضی جزئیات هم قابل مشاهده است. کامالا نیز داشتن پول و در نتیجه کار کردن نزد بازرگان را برای سیدارتایی که از زندگی عادی علاوه بر حقارت، احساس گناه و کراهت نیز دارد، شرط می‌کند. اگر چه هرمان هسه سیدارتا را از عشق در نگاه اول با زمینه‌سازی‌هایی رها می‌کند، اما باید پذیرفت که نماد زن در هر دو داستان کارکردی مشابه دارد. تفاوت‌های دو داستان را در این زمینه باید در بستر اجتماع و اندیشه‌های دو نویسنده بررسی کرد.

در داستان سیدارتا همان طور که پیشتر اشاره شد، عشق به کامالا، رنگ و بویی دیگر دارد، اما صداقت سیدارتا در عشق به کامالا است که او را در مسیر تجربه‌اش یاری می‌کند. نویسنده با دقت خاصی بستر بروز این عشق را به تدریج فراهم می‌کند و آن‌گاه که سیدارتا کامالا را می‌بیند، همه چیز آماده است تا سیدارتای برهمن، سیدارتای شمن و سیدارتای پرهیزگار، عاشق کامالای روسپی شود. البته باید توجه داشت که داستان سیدارتا فراز و فرودهای مهم دیگری نیز دارد که نقش این عشق را در تحول سیدارتا کم رنگ می‌کند. اگر حضور مجدد کامالا در انتهای داستان نبود، حتی می‌شد شخصیت کامالا را شخصیتی فرعی در داستان تصور کرد. اما کامالا به همراه سیدارتای جوان باز می‌گردد و برای خواننده پیوندی ذهنی را بین عشق به کامالا و دور بعدی سلوک سیدارتا ایجاد می‌کند.

نکته آخر آن که سیدارتا لذت‌های معنوی و لذت‌های مادی را می‌چشد، اما احساس سعادت نمی‌کند. تنها آن‌گاه که رنج‌های دنیوی و مردمی را با تمام وجود احساس می‌کند، به روشن بینی و درک سعادت نایل می‌شود. مقایسه این مطلب با وضعیت شیخ صنعان نکته جالبی را به ذهن متبادر می‌کند. شیخ صنعان لذت‌های معنوی را به تمامی داشت و در حرم امن الهی معتکف بود، اما او می‌توانست به مرتبه‌ای بالاتر از کمال دست یابد. در این راه او باید رنج را بیازماید و در این آزمایش، مرتبه و مقام و همه لذت‌های خویش را از دست بدهد و پست‌ترین مراتب زندگی را از سر بگذراند. وضعیت شیخ صنعان یادآور وضعیت آدم در بهشت است. مرتبه آدم مرتبه بودن در بهشت است و برای کمال و آزموده

شدن در راه کمال باید رنج‌های مرتبه خاک را بچشد. مریدان در این میان جماعت فرشتگان درونی و بیرونی‌اند و آن مرید صادق و زیرک و کار آزموده قلب آدم است که روزنه‌ای از امید را به خورشیدی تابان از بخشش الهی بدل می‌کند.

۲-۳-۳- تفاوت مفاهیم

کمال، در داستان شیخ صنعان سیر و سلوک در راهی است که به پیشگاه خداوند منتهی می‌شود. کمال، مفهومی درونی و بیرونی است و سعادت بشر در سلوک در آن راه است. در این سلوک ناگزیر سختی‌ها بروز می‌کند، اما واقعه شیخ صنعان مخصوص او نیست و هر کس در این راه ممکن است، با چنین گردنه‌ای روبرو شود:

نیست یک تن بر همه روی زمین کاو ندارد عقبه‌ای در ره چنین
گر کند آن عقبه قطع این جایگاه راه روشن گرددش تا پیشگاه
(عطار، ۲۸۶)

بنابراین، در سلوک راه کمال، گذشته و اکنون و آینده مفاهیم جداگانه‌ای هستند و رویدادها هر یک آزمایش الهی است.

کمال، در داستان سیدارتا رسیدن به سرچشمه سعادت و آرامش است. جستجویی است در درون خویش و ادراک هستی خویش. در این داستان کمال چیزی نیست که از ابتدا برای سیدارتا روشن باشد، بلکه او به تدریج سرچشمه آرامش درونی را کشف می‌کند. جستجوگر کمال است که رویدادها را تعبیر می‌کند و تفکر درونی اوست که به هر رویداد بزرگ یا حتی کوچک نقش موثری در جستجو می‌بخشد. بر این اساس، در فضای فکری جستجوگر، حوادث و زمان و اشیا می‌توانند وحدت یابند و یک مفهوم را القا کنند.

کمال در حکایت شیخ صنعان یک مسیر است که از آن به صراط مستقیم نیز می‌توان تعبیر کرد و باید رهرو آن مسیر بود و در داستان سیدارتا کمال چیزی است که می‌توان آن را داشت و بودا و سیدارتای انتهای داستان آن را دارند.

آلودگی‌ها و گناهان در داستان سیدارتا تجربه‌ای ضروری برای دریافت شخصی کمال تلقی می‌شوند، در حالی که در حکایت شیخ صنعان گناه محرومیت از کمال و سلوک تلقی می‌شود.

عطار با توصیف خود از حالات شیخ در ابتدای داستان این نکته را روشن می‌سازد که شیخ با مفهوم کمال و سعادت چه خواهد کرد. این ویژگی به تعریف کمال بر مبنای چرخه‌های تعالی و سیر الی الله بر می‌گردد. در داستان سیدارتا این مساله که سیدارتای انتهای داستان پس از آن با کمال خویش چه می‌کند، مبهم می‌ماند. این نقص و ابهام از آن جا ناشی می‌شود که کمال به صورت مفهومی کهن الگویی و آرکی تایپی تعریف شده که می‌توان آن را به دست آورد.

۴- نتیجه‌گیری

جستجوی کمال و ترک عافیت برای رسیدن به آن درونمایه دو داستان شیخ صنعان و سیدارتا است. هر چند سیدارتا یک رمان کامل و شیخ صنعان حکایتی در میان یک داستان اصلی است، شباهت‌های جالب توجهی را می‌توان میان این دو اثر یافت. سیدارتا برهمنی است برجسته که با وجود تحسین دیگران از وضعیت موجود خود رضایت ندارد و در پی یافتن کمال واقعی تجربه‌های مختلفی را پشت سر می‌گذارد. مهمترین این تجربه‌ها عشق است که او را از پوسته خویش بیرون می‌آورد و به درک مفهوم سعادت می‌رساند. شیخ صنعان نیز شیخی کامل است که برای طی کردن چرخه بالاتری از کمال با عقبه‌ای الهی در راه سلوک مواجه می‌گردد و برای گذر از آن به جستجو برمی‌خیزد. او نیز با تجربه‌ای عاشقانه بت درونی خویش را می‌شکند و به کمال می‌رسد. بنابراین، بارزترین شباهت این دو داستان را می‌توان سیر به سوی سعادت و کمال دانست. در هر دو داستان قهرمان اصلی برای رسیدن به کمال از تجربه عشق بهره می‌گیرد و عشق نقشی اساسی در تحول شخصیت‌ها دارد. نماد زن کارکردی مشابه در هر دو اثر دارد. و بت درونی قهرمان پس از عاشق شدن و عمل به شرایط معشوق می‌شکند و او را به کمال نزدیک می‌سازد. با وجود این شباهت‌ها، تفاوت‌های چندی را نیز میان این دو اثر می‌توان یافت. شیخ صنعان به دلیل یک آزمایش الهی در مسیر جستجو قرار می‌گیرد، اما سیدارتا آگاهانه و در پی دلزدگی‌های مکرر از وضع موجود به

کاوش برمی‌خیزد. مفهوم کمال نیز برای دو قهرمان متفاوت است. کمال در داستان شیخ صنعان سیر و سلوک در راهی است که تا پیشگاه خداوند ادامه می‌یابد و مفهومی درونی و بیرونی است که سعادت بشر در سلوک در آن راه است، اما کمال در داستان سیدارتا رسیدن به سرچشمه سعادت و آرامش است و جستجوی آن امری است درونی که به ادراک هستی خویش می‌انجامد.

کتابنامه

۱. اشرف زاده، رضا، ۱۳۷۳، تجلی رمز و روایت در شعر عطار نیشابوری، تهران: انتشارات اساطیر.
۲. ییاده، میرچا، ۱۳۸۷، شمنیسم، ترجمه محمد کاظم مهاجری، تهران: انتشارات ادیان، چاپ دوم.
۳. ریتر، هلموت، ۱۳۸۸، دریای جان، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انتشارات الهدی، چاپ سوم.
۴. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۰، صدای بال سیمرغ، تهران: انتشارات سخن، چاپ سوم.
۵. سرانو، میگوئل، ۱۳۶۸، با یونگ و هسه، ترجمه سیروس شمیسا، تهران: انتشارات فردوس، چاپ دوم.
۶. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، ۱۳۸۷، منطق الطیر، تصحیح و تعلیق محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: انتشارات سخن، چاپ چهارم.
۷. گلن، جری، ۱۳۷۳، نگاهی دیگر بر آثار برجسته هرمان هسه، ترجمه سپیده عدلیب، تهران: نشر نقطه.
۸. نصر اصفهانی، محمدرضا، ۱۳۸۶، «تاملی در اندیشه و آثار هرمان هسه و نقد داستان آگوستوس»، مطالعات عرفانی، شماره ششم، پائیز و زمستان ۸۶.
۹. نیچه، فردریش ویلهلم، ۱۳۷۷، چنین گفت زرتشت، ترجمه داریوش آشوری، انتشارات آگاه، چاپ دوازدهم.
۱۰. هسه، هرمان، ۱۳۶۸، سیدارتا، ترجمه پرویز داریوش، تهران: انتشارات اساطیر.

۱۱. ویلسون راس، نانسی، ۱۳۷۴، بودیسم راهی برای زندگی و اندیشه، ترجمه منوچهر شادان، تهران: انتشارات بهجت.

12. Hesse H., (1922), **Siddhartha**, 12th edition, Project Gutenberg Literary Archive Foundation, Oxford, 2010

13. Olesch G., A. Dreher, A. Coulter, S. Langer, S. Chaichenets., (2008), **SIDDHARTHA An Indian Tale**, The Project Gutenberg EBook, The Internet Archive, Presidio, San Francisco.

